



محمد طغیچ ازرا

**گفت‌و‌گوی «ایران» با محمد علی علومی، نویسنده و پژوهشگر به بهانه انتشار «قصه اساطیر»**

## هزار و یکشب ؛ رازها و ریشه های ایرانی

**با وجود برخورداری از گنجینه ادبی غنی هنوز سبک خاصی در داستان نویسی نداریم**

مریم شهبازی

خبرنگار

بیش از دو دهه است که تحقیق در عرصه فرهنگ عمومی مردم با تأکید بر افسانه‌های رایج در مناطق مختلف کشور مان را آغاز کرده و بر بهره‌مندی از اسطوره‌های ملی و قومی قدرتمند تأکید دارد. با این حال گلابه‌مند است که چرا با وجود برخوردار ی از این گذشته ادبی و تمدنی کهن هنوز موفق به خلق سبک ادبی خاص خودمان نشده ایم! دلیل این مسأله را در دوران مشروطه می‌دانم، زمانی که امکان آشنایی بادیگر کشورهای از سویی ادبیات مدرن بر ایمان فراهم می‌شود، همان دورانی که داستان کوتاه به ادبیاتمان راه یافت و بزرگانی چون «میرزا حبیب اصفهانی» و کمی بعدتر «جمالزاده» و «زین العابدین مراغه‌ای» دست به خلق آثاری زنده که الگویی برای نویسندگان نسل های بعد شد. البته محمد علی علومی مخالف آشنایی با سبک و سیاق داستان نویسی غربی نیست اما معتقد است در آن سال‌ها آنقدر مدعوش غرب و داشته‌هایشان شده‌ایم که ارتباطمان با گنجینه غنی ادبی- فرهنگی مان قطع شده. علومی که به تازگی «قصه اساطیر» او با نگاهی تحقیقی به افسانه‌های «هزار و یک شب» و نمایی شده تأکید دارد هنوز هم می‌توانیم پلی به گذشته‌مان برنیم. با او که تماس گرفتیم از کرمان، زادگاهش به شهر کوچکی حوالی رفسنجان رفته بود تا در جلسات ادبی حضور پیدا کند. او این روزها کتاب دیگری هم آماده انتشار دارد که به بررسی طنز معاصر، از دوره دهخدا تا به امروز تعلق دارد. علومی علاوه بر خلق چندین رمان و مجموعه داستان همچون «سوک مغان»، «آذرستان»، «طلعات» و «هزار و یک شب»، سال‌هاست در عرصه طنز و فرهنگ عمومی هم مشغول تحقیق و پژوهش است. او افسانه‌های «هزار و یک شب» را یکی از آثار ادبی کهن به جای مانده از فرهنگ و تمدن چند هزار ساله نیاکلتمان می‌داند و تأکید دارد برخلاف تصویر برخی این کتاب اثری کاملاً ایرانی، منتهی تأثیر پذیرفته از دیگر تمدن‌های مهم آن دوران همچون بین‌النهرین است. علومی ریشه بسیاری از افسانه‌ها را اعتقادات مشترک ساکنان دیرین جهان می‌داند، گفت و گو با محمد علی علومی را به بهانه انتشار «قصه اساطیر» می‌خوانید.

**■ از «قصه اساطیر»، تازه‌ترین نوشته‌تان که گویا زمان بسیاری هم صرف جمع آوری اطلاعات و پژوهش‌های مرتبط با آن کرده‌اید بگویید؛ چرا عمده مطالب این کتاب بر افسانه‌های «هزار و یک شب» متمرکز شده؟**
همان‌طور که اشاره کردید نزدیک به بیست و هشت سال برای تألیف این کتاب زمان صرف شده، بگذارید قبل از صحبت درباره کتاب «قصه اساطیر» به اتفاقاتی اشاره کنم که دلیل فعالیتم در این مسیر بود؛ ماجرا به سال‌ها قبل بازمی‌گردد. اوایل دهه هفتاد، در همکاری با ماهنامه ادبی ایستبان، از زیرمجموعه‌های روزنامه اطلاعات دست به انتشار گفته‌های مردم در ارتباط با افسانه‌ها می‌بردیم. به جمال آباد رفتم، روستاییی مشخص بود با فردی باسواد و با فرهنگ طرف شده‌ام. خودش را که معرفی کرد تعجب کردم؛ زنده یاد ابوالقاسم انجوی شیرازی بود! استاد یی که با وجود مقام بی‌مهری‌ها آنقدر تلاش کرد تا محققان را متوجه ضرورت حفظ فرهنگ عمومی، ویژه با تکیه بر ضرب المثل‌ها و افسانه‌های بومی کند. به من گفت: «بیا تا شیوه علمی و اصولی کار تحقیقی در این حوزه را یاد دهیم». خوش شانسیم‌ام این بود که آن زمان برای تحصیل در رشته علوم سیاسی دانشگاه تهران، ساکن تهران بودم، بنابراین مشکلی برای مراجعه به منزل استاد نداشتم، به جمال آباد رفتم، روستاییی اطراف تهران. متأسفانه روزگار استاد انجوی را خانه نشین کرده بود؛ روزگاری به خاطر برخی افرات و تفریط‌ها بزرگانی نظیر او از ادامه کار محروم شده بودند، استاد به سراغ من که جوانی کم تجربه بودم آمد بود تا

به او دفتری در بدترین بخش رادیو می‌دهند، حتی به جای کمد ساده چند جعبه موقایی در اختیارش می‌گذارند. با این حال ناامید نشد

و ادامه داد. اینها را که دیدم و شنیدم بیش از قبل به فعالیت در این حوزه علاقه‌مند شدم. البته استاد انجوی اولین فردی نبود که در حوزه با فرهنگ مردم کار کرده، قبل از او زنده یاد «فضل‌الله مهدی» مشهور به صبحی، بنیانگذار قصه‌گویی در رادیو ایران هم کاری مشابه در رادیو انجام داد؛ منتهی خیلی محدودتر از کار استاد انجوی. مقدمه‌ای که سبجی در یکی از کتاب‌هایش از جمع‌آوری افسانه‌ها که حتی جلال آل احمد هم از آن استفاده کرده، در بخشی از آن آمده: «مسئولان امر آنقدر به فرهنگ مردم در معنای کلی‌اش بی‌توجه هستند که رنج‌آور است.» امیدوار بود آیدگان با مشکلاتی که آنان در این راه

مواجه بودند، روبه‌رو نشوند. هر چند که با وجود گذشت حداقل ۶ دهه‌ای از آن دوران، هنوز هم متولیان فرهنگی متوجه ضرورت کار در این حوزه نشده‌اند و پژوهشگران این حوزه همچنان با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم می‌کنند. نزدیک به یک سالی در محضر استاد انجوی اصول علمی کار را یاد گرفتم تا اینکه چشم برزندگی بست.

**■ چرا زور رمزی در افسانه‌ها و اسطوره‌های به‌جای مانده از گذشته است که پژوهشگران را به تحقیق وامی‌دارد؟**

بخشی از پاسخ سؤال شما در سوآلی است که خودتان مطرح کردید، را زور رمزی که در این افسانه‌ها و اسطوره هاست یکی از دلایل توجه پژوهشگران به فعالیت در این حوزه است. این چرایی بخشی از همان دلیلی بود که من در جوانی به دنبال آن بودم. بگذارید مثالی بزنم؛ متوجه شده بودم در اغلب افسانه‌ها این سوین برادر است که از موانع عبور می‌کند، با موجودات اهریمنی می‌جنگد و در نهایت به موفقیت دست پیدا می‌کند. حس می‌دم دلالی نیست این داستان‌ها با باشد و الگو شدن و تکرار آنها در افسانه‌های مختلف بی‌جهت نباشد. خوشبختانه در آن سال‌ها آثار تألیفی و ترجمه‌های خوبی در زمینه اسطوره‌شناسی از استادانای همچون ژاله آموزگار، جلال ستاری، مهرداد بهار،پرسر ملک شعرای بهمان ... در دسترس بود؛ در حال گرفت، آنچنان که برای مدتی طولانی به جزیره خارک تبعید شد. بعد که به تهران بازگشت از آنجا که سابقه تبعید داشت به او کاری نمی‌دادند، آن هم به مردی که همه عمر خود را صرف نجات بخش مهمی از فرهنگ‌مان از خطر فراموشی کرده بود.

نگرانی‌اش از این بود که مردم به سرعت در حال دور شدن از فرهنگ و پیشینه خود هستند، مسأله‌ای که متأسفانه هنوز هم مسئولان‌مان توجهی به آن ندارند. اگر به

گفته‌های استاد انجوی مراجعه کنید می‌بینید که چه مشکلات عدیده‌ای را از سر گذرانده تا در این راه خدمت کند. برای برنامه رادیویی

تحت تأثیر تمدن بین‌النهرین قرار داشتند. طی مطالعاتم متوجه شدم که بسیاری از داستان‌های «هزار و یک شب» ریشه در اساطیر بین‌النهرینی و سه تمدن سومری، بابلی و آشوری دارند. اینها بسیار زودتر از اقوام دیگر به مراحل شهرنشینی قدم گذاشتند و تأثیر بسیاری هم بر سایر تمدن‌ها برجا گذاشته بودند. آنچنان که به قول «جیمز فریزر»، پژوهشگر انگلیسی در کتاب «شاخه‌طلائی»، اسطوره سومری «اینانا و دموزی» اسطوره اسطوره هاست، چراکه وقتی به مصر می‌رسد تبدیل به «ایزیس و اوزیریس» می‌شود و در آسیای صغیر و یونان هم در قالب «آدونیس و آفرودیت» درمی‌آید. از سویی اولین افسانه‌های «هزار و یک شب» از اسطوره‌های بابلی نشأت گرفته‌اند، هر چند که نویسنده اصلی «هزار و یک شب» ناشناس مانده اما اصل آن با استاد به پژوهش‌های انجام شده ایرانی است، البته طی دوره‌هایی هم عرب‌ها و هم هندی‌ها به آن افسانه‌هایی اضافه کرده‌اند و از آنجایی که این گنجینه ادبی از عربی به زبان‌های اروپایی ترجمه می‌شود آنان گمان می‌کنند اثری عربی است.

**■ پس اینکه برخی هزار و یک شب را اثری چند ملیتی می‌دانند شما تأکید دارید کاملاً ایرانی است، منتهی طی دوره‌هایی افسانه‌هایی از سوی دیگران به آن اضافه شده؟**

برخی آن را اثری هندی، برخی هم عربی می‌دانند، با این حال من اصرار به ایرانی بودن آن دارم. البته «هزار و یک شب» بواسطه سیر تاریخی سفرهایش به کشورهای مختلف برخوردار از داستان‌هایی یک دست نیست، این کتاب بعد از فتح ایران از سوی اعراب، ماجراهای متعددی را پشت سر گذاشته است، افسانه‌های آن به افسانه‌های بین‌النهرینی رجوع بسیاری دارند، آنچنان که قصه قدیمی «نارنج و ترنج» کاملاً برگرفته از اساطیر بین‌النهرینی است.

**■ هزار و یک شب» و تأثیر پذیرفتن آن از تمدن‌های مختلف را می‌توان دلیلی بر ارتباط میان فرهنگ‌ها و ملل آن دوران دانست؟ آن هم در شرایطی که خبری از تکنولوژی‌های نوین ارتباطی امروزی نبوده؟**

همین‌طور است، در قدیم فرهنگ‌ها به دو طریق متفاوت‌تر می‌بینیم که چطور نویسندگان آغازگر سبک رئالیسم جادویی از آداب و رسوم و باورهای سرخ‌پوستان استفاده کرده و پنج‌راهی تازه به ادبیات داشته می‌شود. آنچنان که در یم، با پاسه‌هایی به امریکای لاتین و حدود یک قرن قبل بازمی‌گردد که اوج آن را می‌توان در نوشته‌های افرادی چون «مارکز» دید. توجه به همین یک نمونه‌کافی بود تا به خود بگویم چرا ما با چنین پیشینه‌ادبی قدرتمندی در قصه‌ها و افسانه‌ها، هنوز موفق به خلق سبکی خاص خودمان نشده‌ایم!

**■ آن هم در شرایطی که دارای یکی از تمدن‌های مهم و دیرینه جهان هستیم!**
بله و جالب است که بدانید تمدن ما از سه طریق «ژروان‌گری»، «مهرپرستی» و دیگری از طریق «مانویت» با فرهنگ‌های مهم جهان باستان در ارتباط بوده و حتی بر آنها تأثیر گذاشته است. دامنه این اثرگذاری از رُم بوده و تا ملل تمدن شمال آفریقا هم ادامه داشته، آنچنان که سنت آگوستین، از نظریه پردازان مهم کلیسا، ابتدا مانوی بوده و بعد به مسیحیت روی می‌آورد. به خود

گفتم چرا از چنین سابقه درخشانی که در فرهنگ مردمی نهفته است بهره نگیریم، بویژه که ما از آثار گرانبهایی همچون «هزار و یک شب» بهره‌مندیم که حتی فردی چون «بورخس» آنقدر شیفته‌اش می‌شود که آن را بزرگ‌ترین داستان نویسی‌اش بهره‌زیادی می‌برد که استفاده بسیار از صفت‌ها و از سویی خلق دنیای شگفت‌انگیز جدوسی از آن جمله است. یک ویژگی جالب کارهای پژوهشی این است که شما با اطلاع از هر ماجرا یا نقطه مبهم به منبع مطالعاتی دیگری کشیده می‌شوید. یکی از کتاب‌هایی که در این زمینه تأثیر بسیاری بر من گذاشت «معماری زرتشتی‌گری» یا همان ژروان، نوشته «آر.سی. زتر» بود؛ کتاب کم حجمی که حاصل بیش از سه دهه تلاش نویسنده‌اش به شمار می‌آید. البته همان‌طور که پیش‌تر هم گفتم از آثار و ترجمه‌های دیگر بزرگان عرصه اسطوره‌شناسی همچون ژاله آموزگار، احمد تفضلی و ابوالقاسم اسماعیل‌پور و جلال ستاری هم بهره بسیاری گرفتیم. در این مطالعات بود که این پیش‌با تمدنی که در فلات ایران برقرار بوده آشنا شدم، حدود دو هزار سال قبل از میلاد، آریایی‌ها به سمت فلاتی که بعدها ایران نامیده شد مهاجرت می‌کنند. این فلات شامل ایران فعلی، عراق، افغانستان و... در کل ایران فرهنگی بوده. آریایی‌ها در ورود به فلات ایران با تمدن‌هایی بسیار قوی مواجه می‌شوند که مدنیت داشته و برخوردار از خط نوشتاری و کتاب بوده‌اند، همچون تمدن بزرگ شوش، که در ارتباط با تمدن‌هایی

است که در گذشته با آنها تعامل داشته‌ایم. کتاب هزار و یک شب بنا به گفته استاد علی اصغر حکمت، (که استاد به نوشته‌های زرتشت هم دارد) تأکید داشته این کتاب قبل از اشکانیان و هخامنشیان رواج داشته است. به عبارتی این کتاب، متن مکتوب بسیار کهنی است که بعد از فتح ایران از سوی اعراب به کشورهای اسلامی راه می‌یابد و آنان هم قصه‌هایی به آن اضافه می‌کنند. همان‌طور که گفتم در بخش دوم کتاب «قصه اساطیر» قصه‌هایی آمده که اغلب شفاهی بوده و هزاران سال قدمت داشته و بین مردم شهرهای مختلف رواج یافته‌اند. در بخش سوم که درصدد توضیح هزار و یک شب، افسانه‌ها و قصه‌ها هست مقاله‌هایی از استادانی چون علی اصغر حکمت، امیرحسین آریان‌پور و... آمده. ترجمه مفصلی هم از افسانه «اینانا و دموزی» از ابوالقاسم اسماعیل‌پور آمده تا مخاطب قادر به مطالعه متن اصلی اسطوره‌ای باشد که در کتاب خوشه طلائی از آن به‌عنوان اسطوره اسطوره‌ها یاد شده و بر هزار و یک شب هم اثر گذاشته. حتی مقاله‌ای هم در ارتباط با قوم بنی اسرائیل و ماجراهای آنان در این بخش آمده



چراکه قصص الانبیاء هم رواج بسیاری در ادبیات داستانی‌مان داشته، آنچنان که ردیاب‌ها پررنگی از آن را می‌توان در مثنوی و دیوان حافظ هم دید. ایران از همان قدیم در مرکز ارتباطات فرهنگی چین، هند، رم بوده، بعد از فتح ایران از سوی اعراب، اساطیر سامی هم به داستان‌های ما اضافه می‌شوند.

**■ شما از پیشینه کهن و قدرتمند اسطوره‌های ایرانی در تعاملی که با دیگر تمدن‌ها داشته می‌گویید، با وجود این چرا همچون غربیان هنوز سبکی خاصی از داستان نویسی برای خودمان نداریم؟**

اتفاقاً این همان سوآلی است که من را هر چه بیشتر به فعالیت در این بخش کشاند، اینکه چرا امریکای لاتین قادر به خلق سبکی با عنوان رئالیسم جادویی می‌شود اما ما نه! اوج تمدن سرخ‌پوستان به هزار سال قبل و تمدن «اینکاها» می‌رسد، این هزار سال در مقایسه با تمدن و فرهنگ ایرانی چندان به حساب نمی‌آید. چرا ما بهره‌مند از گنجینه‌های خودمان نشده‌ایم و سرخ‌پوستان امریکای لاتین منجر به تولد سبکی جدید در ادبیات جهان شده‌اند! چند

ما از آثار گرانبهایی همچون «هزار و یک شب»

بهره‌مندیم که حتی فردی چون «بورخس»

آنقدر شیفته‌اش می‌شود که آن را بزرگ‌ترین

داستان‌ها در تمام زمان‌ها می‌خواند و حتی از شیوه

داستان نویسی‌اش بهره‌زیادی می‌برد که استفاده بسیار

از صفت‌ها و از سویی خلق دنیای شگفت‌انگیز جدوسی از آن جمله است

اعراب، اسکند و در نهایت هخامنشیان تمدن مصر باستان به‌طور کامل از میان می‌رود، اساطیر مصری تأثیر بسیاری نه تنها بر قصه‌های ما گذاشته‌اند بلکه حتی به فرهنگ‌مان هم رسوخ کرده‌اند. این رد پا همچنان در برخی شهرهای کشور که ارتباط کم رنگ‌تری با دیگر شهرها داشته‌اند باقی مانده، بگذارید مثالی بزنم، برای خاکسپاری برادرم به شهر «بردسیر» رفتم، شب اول دفن برادرم بود که خام‌ یکی از اقوام گفت: «باید امشب قدری غذا بالای قبر بگذاریم تا برنده‌ای که کار حساب و کتاب مردگان برعهده دارد و از نظرها نیز پنهان است بیاید و آن را بخورد.» و این تفکری است که در مصر باستان به ایران راه یافته. همان‌طور که می‌دانید مصریان باستان به همراه مردگان خود غذا و یکسری وسایل دفن می‌کرده‌اند.

**■ بازگردیم به سؤال نخست، «قصه اساطیر» را با نگاهی به همین نکات نوشته‌اید؟**

بله، کتاب سه فصل دارد، در بخش نخست تحلیلی از افسانه‌های هزار و یک شب و میزان تأثیر پذیر ی آنها از افسانه‌های بابلی و... آورده شده. در بخش دوم، قصه‌های شفاهی رایج در فرهنگ مردم آمده که در ارتباط با تمدن‌هایی

مسیری که ادبیات تا قبل دوره مشروطه طی کرده هم باشد. البته این قطع رابطه در میان همه نویسندگان همه‌گیر نیست، آنچنان که یوف کور صادق هدایت تداوم ادبیات استعاری فارسی است که نمونه‌های قبلی آن در کارهای شیخ اشراق دیده می‌شود. در اغلب کارهای غلامحسین ساعدی هم نشانه‌هایی از رئالیسم جادویی حتی جولوژاز مارکز دیده می‌شود.

**■ شما از پیوند آثار برخی نویسندگان همچون صادق هدایت با ادبیات گذشته‌مان می‌گویید، در کنار آن به رئالیسم جادویی آثار ساعدی هم اشاره دارید، رئالیسم جادویی که نمادی از ادبیات جهانی است!**

از یاد نبرید که ساراماگو در رمان‌هایی همچون «بدن سنگی» و «کوری» تأکید دارد که هر ملتی بنابر پیش‌توانه‌های فرهنگی‌اش می‌تواند رئالیسم جادویی خاص خود را داشته باشد؛ در ارتباط با آثار ساعدی هم می‌توان به نوعی از رئالیسم جادویی رسید که تحت تأثیر پیشینه خودمان است. منتهی چرا او در سطح جهانی مطرح نمی‌شود! چون زبان فارسی دایره جغرافیایی محدودی دارد و از سویی ما از وجود آژانس‌های ادبی فعال در زمینه معرفی ادبیاتمان و همین‌طور حمایت‌های دولتی محروم هستیم. در ارتباط با همین تعداد فارسی زبان فعلی هم بیشتر فرهنگ شفاهی غالب است تا مکتوب! هر چند که بندریح تغییرهایی در جهت علاقه‌مند شدن مردم به کتابخوانی ایجاد شده اما شرایط نامطلوب اقتصادی فعلی مانعی جدی بر سر تحقق آن شده است. از سویی ورود بدون فرهنگساز ی تکنولوژی‌های نوین ارتباطی هم منجر به کم‌رنگ شدن فرهنگ مطالعه میان مردم شده. البته نباید فراموش کرد که عمده نویسندگان ما در تلاش تألیف آثار خود به سبک غربیان هستند و طبیعی است که حتی اگر آثارمان ترجمه شود هم جذابیتی برای آنان نخواهد داشت. البته در شعر معاصرمان شرایط برعکس داستان هست و این پیوند تا حد قابل توجهی حفظ شده است.

**■ در شرایط فعلی چه می‌توان کرد تا ادبیات داستانی‌مان به پشتوانه ادبیات گذشته‌مان دارای سبک خاص خود شود؟**

بگذارید نقل قولی از غلامحسین ساعدی بگویم، او به انجمن‌های ادبی دوران خودش نقد بسیاری داشت، اینکه در آنها بجز حسادت و بدگویی خبری نیست! وقتی مفضل‌های ادبی به چنین شرایطی دچار شوند دیگر کارکردی در هدایت نسل جوان نویسندگان به راه صحیح نخواهند داشت. ادبیات امروزمان علاوه بر حمایت بخش خصوصی و متولیان فرهنگی به ایجاد همدلی میان اهالی‌اش نیاز دارد. زمان داستانی از ورودمان به دنیای مدرن ادبیات داستانی نمی‌گذرد و طبیعی است که همچنان در حال آزمون و خطا و کسب تجربه باشیم. با این حال متأسفانه کار چندانی جهت جمع‌آوری و حفظ افسانه‌ها و اسطوره‌هایمان انجام نشده و کار شاهد خصوصی و مسئولان کاری نکنند باید باشد فراموشی و نابودی آن باشیم. مدت هاست که فرهنگ دیگر اولویت کسی نیست.

**■ از بحث اهالی ادبیات که بگذاریم قصه‌ها و افسانه‌ها چه کاربردی برای مخاطبان امروز دارند؟**

جوان امروز چرا نباید چیزی جز یک نام از آرزو برین سردار شجاع ایرانی که دلواره در برابر لشکر اسکندر ایستاد، بداند! اطلاع از این افسانه‌ها و پشتوانه فرهنگی کمک می‌کند تا ضمن استفاده از داشته‌های جهانی در همه حوزه‌ها هویت‌مان را کم نکنیم. برخلاف دوران من و نسل‌های قبل‌تر که آرمان‌گرایی بر ایمان اهمیت بسیاری داشت، جوان امروز دچار بی‌تفاوتی شده، اطلاع از این افسانه‌ها ما را بر آن می‌دارد که به دنبال معجزاتی بربویم.

**■ در آخر بگویید که این روزها مشغول چه کاری هستید، شما د انتشار کتاب دیگری از شما خواهیم بود؟**

طی این هشت ساله که مشغول کار بر روی آثار بی‌شمار هزارگانه‌ی هم‌زمان به روی کتاب‌های دیگری هم کار کرده‌ام. یکی از آنها که در ارتباط با طنز جدید ایران است بزودی با همکاری انتشارات علمی- فرهنگی روان بازار می‌شود. بیش از دو سالی صرف تألیف این کتاب شده که از دهخدا شروع می‌شود و به زمان حاضر می‌رسد. در عین حال رمان طنزی با هم عنوان «کائوس» نوشته ام، که در اسطوره‌های یونانی به موعته هرج و مرج است. رمان پرجمعی است که آن هم حدود دو سال زمان برده است. «کائوس» را می‌توان اقتباسی از کتاب «حاجی‌بابای اصفهانی» در نواختر رئالیسم اجتماعی و همچون دیگر آثارم با بهره گرفتن از تاریخ نوشته شده است. مشغول آخرین بازبینی‌های آن هستم، هنوز با ناشری برای انتشارش صحبت نکرده‌ام هرچند که پیشنهادهای متعددی داشته‌ام.